

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي

عمر بن عبدالعزيز و ياووز سليم ؛ دو راه متفاوت وحدت اسلامي*

محمد حسين امير اردوش

دکترای تاریخ ؛

رایزن فرهنگی جمهوری

اسلامی ایران در تاجیکستان

چکیده

وحدت اسلامي که تابعي از اصل توحيد به شمار مي‌آيد، از مهمترين و مطرح ترين ارزش‌ها و آموزه هاي اسلامي است که منابع دست اول اسلام، يعني کتاب و سنت مشحون از تصريح به آن مي‌باشد، اين ارزش، سهم سنگيني از معارف، اخلاقيات و شريعت اسلام را به خود تخصيص داده است و به طور طبيعي لازمه مفاهيمي چون امت اسلامي، خلافت اسلامي، حکومت اسلامي و مي‌باشد. در طول تاريخ اسلام از وحدت اسلامي مانند بسياري ديگر از ارزش ها، تعاريف متفاوت و قرائت هاي گوناگون شده است، تا آنجا که گاه حتي وحدت به حربه اي عليه جوهرة خود، يعني همسازگري تبديل شده و مستمسكي براي توجيه بيداد و يا انکار اقليت از سوي اکثريت. عمر بن عبدالعزيز زمامدار خوش نام اولين سلسله خلافت - سلطنت؛ يعني امويان و

سلطان یاووز سلیم، زمامدار نامدار آخرین سلسله خلافت - سلطنت؛ یعنی عثمانیان، هریک به گونه ای متفاوت با موضوع وحدت اسلامی برخورد داشته اند. این مقاله به ایجاز، این دو گونه برداشت متفاوت را از وحدت اسلامی، که می‌توان از گونه نخست تحت عنوان همسازگری اسلامی، و از گونه ی دوم با عنوان یکسان و یک کاسه سازی مذهبی یا سیاست تک مذهبی یاد نمود، بررسی نموده است.

کلید واژه ها

عمر بن عبدالعزیز: هشتمین خلیفه اموی (99 - 101 هـ.ق / 717 - 720 م.).

یاووز سلیم: سلیم اول ملقب به یاووز، نهمین سلطان عثمانی که خلافت را از بنی عباس به آل عثمان انتقال داد - در صحت این رویداد تردیدهایی وجود دارد - (918 - 926 هـ.ق / 1512 - 1520 م.).

خلافت - سلطنت: سلسله های حکومت گر تحت عنوان خلافت، پس از دوران خلفای راشدین.

همسازگری اسلامی: وحدت اسلامی به معنای هم زیستی و هم اندیشی مسالمت آمیز مسلمانان با برتابیدن تنوع و تعدد آرا، برخلاف وحدت به معنای یکسان سازی اجباری و خشونت بار مذهبی.

1. دوران خلافت عمر بن عبدالعزیز (خلافت از 99 تا 101 هـ.ق) در عصر اموی و حتی عباسی پدیده‌ای شگفت و استثنایی بود (رجوع شود به و.و. بارتولد، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، ج 2، امیر کبیر، تهران، 1377، ص 41)؛ «عمر بن عبدالعزیز با دیگر خلیفگان بنی امیه تفاوت بسیار داشت تا آنجا که بعضی مسلمانان خلافت او را در پیشانی آن قرن که به لامذهبی و استبداد و خون ریزی آلوده بود همانند خالی سفید می‌دانستند». (حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 3، چ 4، انتشارات جاویدان، تهران، 1360، ج 1، ص 403). تفاوت ماهوی وی با اسلاف و اخلافش در توصیفی رسا و زیبا چنین بیان شده است: □□□□

« مثل عمر فی بنی امیه مثل مؤمن آل فرعون». 1 (جلال الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، انتشارات الشریف الرضی، قم، 1411 هـ. ق - 1370 هـ. ش. ص 232). پاره‌ای هشتمین خلیفه اموی را از مجموعه خلفای بنی امیه درآورده و او را خلیفه پنجم راشد شمرده اند (همان مأخذ، ص 228)، و حتی "مهدی" خوانده اند (همان مأخذ، ص 233 و 234) و آورده اند که در دوران خلافت وی، گرگ ها نیز با گوسفندان در صلح و صفا بسر می‌بردند! (همان مأخذ، ص 233). این توصیفات مبالغه آمیز راجع به دوران کوتاه حکمرانی عمر

بن عبد العزيز، گویای حسرتی است که مسلمانان در ادوار بعد نسبت به سلامت حاکمیت در این دوره پیدا نموده اند، و با گذشت زمان بر میزان آن افزوده می‌شد. زیرا بیش از پیش از تکرار آن عهد مأیوس می‌گردیدند. المهتدی با [(خلافت از 255 تا 256 ه.ق)] « که از همه خلیفگان عباسی منزه تر و نیک سیرت تر بود و به عبادت دل بسته » (حسن ابراهیم حسن، همان، ج2، ص 377)، به عمر بن عبد العزيز غبطه می‌خورد و او را الگوی حکومتی خود می‌شمرد (رجوع شود به سیوطی، همان، ص 361)، و مردم نیز در شورش غلامان ترك علیه وی که به قتل او انجامید، در اطلاعیه هایی که به طرفداری از خلیفه عباسی در مساجد توزیع می‌کردند، او را به عمر بن عبد العزيز تشبیه می‌نمودند (رجوع شود به همان مأخذ، ص 363).

شاید مهم ترین دلیل عطف توجه مسلمانان در اعصار مختلف به دوران خلافت عمر بن عبد العزيز این بود که وی با آنکه در زمره اصحاب نبود - چه رسد به صحابه درجه اول - و از اهل بیت (ع) نیز به شمار نمی آمد؛ نابرخوردار از هاله تقدس اکتسابی و عصمت ارثی، توانست کما بیش نوعی از حکومت آرمانی اسلام را ارائه نماید.

عمر بن عبدالعزيز، خون ریزی ها و تبعیض ها و تحقیرهای قومی و قبیله‌ای را متوقف نمود، ورودی و خروجی بیت المال را از وضعیت نهب و تبذیر پیشین درآورد، کارگزارانی که به اصلاحات وی تن در نمی دادند برکنار نمود (رجوع شود به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوك "، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 16 ج، ج 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368، ج 9، صص 3947 - 3976 و ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 2 ج، ج 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1378، ج 2، صص 185 - 197. و احمد ابن یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، ج 8، تهران، 1378، ج 2، صص 261 - 274. و سیوطی، همان، 246 - 228).

رسم زشت ناسزا به اهل بیت پیامبر (ص)، به ویژه علی بن ابی طالب (ع) در منابر، که مؤسس خلافت اموی مقرر نموده بود را لغو کرد (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187. و یعقوبی، همان، ج 2، ص 268 - 269. و سیوطی، همان، ص 243. و مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، ج 6، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1352، ج 6، ص 49)، و گاه حتی آموزه های علوی را در حکمداری به کار بست (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 271). از مسبین واقع کربلا بیزاری جست، دینه فدک را به وارثین فاطمه زهرا (س) بازگرداند (رجوع شود به یعقوبی، همان، ج 2، ص 269. سیوطی، همان، صص 231 - 232)، و علویان را پاس می‌داشت (رجوع شود به مسعودی، همان، ج 2، ص 187 - 188. یعقوبی، همان، ج 2، صص 267 - 269. و سیوطی، همان، ص 235)،

تا آنجا که محمد بن علي بن حسين(ع)، او را نجیب بني امیه خواند(رجوع شود به سیوطي، همان، ص 230). با خوارج تا آنجا که دست به خون ریزی نمی یازیدند مدارا می کرد، (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، صص 3953 - 3954. سیوطي، همان، ص 240). شیوة حکومتی وی، خوارج را نیز به درنگ واداشت و با عمر بن عبدالعزیز وارد مذاکره شدند و گویا استدلال های عمر، بسیاری از ایشان را متقاعد نمود (رجوع شود به مسعودي، همان، ج 2، صص 193 - 195. و یعقوبي، همان، ج 2، ص 272). و اما استدلال های ایشان در موضوع ولایتعهدی، عمر را به تأمل واداشت (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، ص 3955)، و تعدادی از خویشاوندانش که گویا با دقت، مراقب این دست اقدامات و مذاکرات وی بودند، ترسیدند که خلافت را از بني امیه بیرون برد، او را در سی و نه (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، صص 3966 - 3967 و مقدسي، همان جا)، یا چهل سالگی (رجوع شود به طبري، همان، ص 3967)، با زهر به قتل رساندند. (رجوع شود به طبري، همان، ج 9، ص 3955. یعقوبي، همان، ج 2، ص 273. سیوطي، همان، ص 246).

شیوة حکم داری عمر بن عبد العزيز، رشد سرطانی ناهمسازگري ها را در میان مسلمانان متوقف نمود، او با آنکه همانند زمامدارانی چون مأمون بن هارون الرشید (خلافت از 918 تا 218 ه.ق) و یا نادر شاه افشار(سلطنت از 1148 تا 1160 ه.ق) و ...، مستقیم و رسمی به مسئله وحدت اسلامی نپرداخت، با احیای روح عدالت و مدارای اسلامی در حاکمیت، یگانگی را به جامعه اسلامی برای کوتاه مدت بازگرداند. بی تردید اصلاحات عمر بن عبدالعزیز با مقاومت ها، کارشکنی ها و اعتراضات متعددی از سوی بسیاری از امویان و کارگزاران حکومت های پیشین روبرو گردید (رجوع شود به طبري، همان، صص 3956 - 3962 و 3968 - 3969. مسعودي، همان، ج 2، صص 187 - 188. یعقوبي، همان، ج 2، ص 262. سیوطي، همان، صص 232، 236 - 239 و 242)، شام اموی زده که با این نوع زمامداری نا آشنا بود، او را "مسحور" (= جادو شده، جن زده) می پنداشت (رجوع شود به سیوطي، همان، ص 246). و در نهایت همان گونه که اشارت رفت جان بر سر اصلاحات گذاشت. می توان گفت که پس از خلفای راشدین و به ویژه علي بن ابی طالب (ع) و حسن بن علي(ع)، عمر بن عبد العزيز در صدر فهرست زمامداران همسازگرا در تاریخ اسلام جای دارد. بدیهی است که جایگاه ویژه عمر بن عبد العزيز در میان خلفای بني امیه که به طور طبیعی وضعیت دیگر خلفای اموی، را به زیر سؤال می برد، نمی توانست موجب خشنودی حزب اموی باشد، و از این روست که ناهمسازگرایان، هیچ گاه با او میانه ای نداشتند و حتی غباری که داخل بینی اسب بنیان گذار سلسله خلافت - سلطنت اموی می شد را از صد همچون عمر بن عبد العزيز، برتر می دانستند (ابوالحسن محمد بن ابویعلی، طبقات الحنابلہ، تحقیق محمد حامد الفقهي، مطبعه السنه المحدثه، القاهرة، 1371/1952، ج 2، ص 21 به نقل از محمد مسجد جامعي، زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369، ص 150 و نیز در این باره رجوع شود به القاضي ابی بکر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص)، حقه و علق حواشیه محب الدین

الخطیب، المكتبة العلمية، بيروت، 1403 هـ / 1983 م.، صص 205، 208 و 210). پس از مرگ خلیفه مصلح عمر بن عبد العزیز در سال 101 هـ.ق، دیری نپایید که اصلاحات وی متوقف گردید (رجوع شود به سیوطی، همان، صص 246 - 247)، و خلافت اموی به شاکله خود بازگشت و در نهایت در سال 132 هـ.ق جای خود را به بنی عباس داد. از مهم ترین دلایل ضعف و فروپاشی امویان، سیاست ایشان در میدان دادن و دامن زدن به رقابت های قبایلی عرب و بیداد و تبعیض های قومی و نژادی شمرده می شود.

خلافت بنی امیه اگرچه تقریباً در تمامی طول عمر خود، درگیر نزاعهای داخلی بود ولیکن وحدت سیاسی متمرکز در تمامی جهان اسلام در عصر امویان جز برهه هایی مانند خلافت کوتاه مدت عبدالل بن زبیر3 (متوفی 73 هـ.ق) و امارت مختار بن ابی عبید (متوفی 67 هـ.ق) حفظ شد تا جایی که گفته شده است: « سقوط بنی امیه (سال 750 م. (= 132 هـ.ق) برای همیشه به یگانگی جهان اسلام پایان داد» (و.و. بارتولد، همان، ص 24). این یگانگی یا همانا وحدت سیاسی جهان اسلام بیش از هر چیز مرهون عمر نسبتاً کوتاه حاکمیت اموی بود، قدری کمتر از یک قرن (از سال 41 تا 132 هـ.ق) و می توان گفت چنانچه خلافت دمشق قدری بیشتر پاییده بود، تجزیه سیاسی را که خلافت بغداد تجربه نمود، سرنوشت محتوم امویان نیز می بود.

2. سلطان سلیم اول یا یاوز4 (سلطنت از 918 تا 926 هـ.ق) سلیم، نهمین جانشین عثمان بن ارطغرل (متوفی 724 هـ.ق) بنیان گذار سلسله عثمانی، جدای از دیگر وجوه شخصیتش5، از چهره های قابل مطالعه در پیشینه همسازگری ها و ناهمسانگری های جهان اسلام به شمار می آید.

سلیم در دوران فرمانروایی پدرش والی طرابوزان بود، و از این رو از نزدیک نهضت صفوی را زیر نظر داشت، روح سرکش و طبع ماجراجوی او که از آرامش و مدارای پدر به تنگ آمده بود و از سویی دیگر جز جانشینی پدر، آینده دیگری برای خود متصور نبود در صدد برآمد که در زمان حیات بایزید دوم، با تکیه بر محبوبیتش در میان نظامیان - برخلاف غالب دیوانیان که دو برادرش احمد (متوفی. 919 هـ.ق) و قورقود (متوفی. 919 هـ.ق) را به ترتیب بر وی ترجیح می دادند، و برخورداری از حمایت خان کریمه (= قرم) که با او مناسبات دوستانه داشت، حق خود را بر تاج و تخت پدر مسجل نماید. و اگرچه در ابتدا نه تنها به مقصود نرسید، بلکه در نبرد قارشدران (917 هـ.ق) از پدر شکست خورده و متواری شد، لیکن سرانجام ترجیح بنی چری ها بر تمایل بایزید دوم، که دیگر نشاط و توان و حوصله اقدامی مؤثر در راستای تمایلات خویش را نداشت، فائق آمده و سلیم با کناره گیری تحمیلی پدر از قدرت، در سال 918 هـ.ق بر تخت نشست.

سلیم در مدت نسبتاً کوتاه فرمانرواییش (کمتر از نه سال)، پس از سرکوب مزاحمین و مدعیان بالفعل و بالقوة سلطنت، با شدتی سبعیت آلوده، آناتولی را که بیش از اسلامبول، رو به اردبیل و تبریز داشت، به انقیاد دولت مرکزی درآورد و در این راه، با اخذ فتوا از پاره ای علمای پایتخت، بیش از چهل هزار تن از اتباع خود را به بند آورده، یا به قتل رسانید و یا داغ کرده و به سرزمین غربی امپراطوری تبعید نمود. 6 با دولت نوپای صفوی که حتی در میان ارتش وی نیز هوادارانی داشت، و مبلغان آن نه فقط آناتولی، که تا دورترین سرزمین های غربی امپراطوری؛ بالکان، نیز نفوذ کرده بودند (رجوع شود به اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج2، ص 274) متن و زیرنویس). و محمد عبد اللطیف هریدی، الحروب العثمانیه الفارسیه و اثرها فی انحسار المد الاسلامی عن اروپا، دارالصحه للنشر و التوزیع، القاهره، 1408 هـ.ق/ 1987 م.، صص 46 - 47. و

, - , İsmail Kara, OSMANLI HİLAFAETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet - Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996, 2.C. S.183.).

و سلیم از دوران انتظار سلطنت، علیه آن کینه در سینه انباشت می کرد 7 و رفتار شاه اسماعیل پس از رسیدن او به سلطنت، بر کینه وی نسبت به صفویه افزوده بود 8، به نبرد برخاست و اگرچه به خواسته خود مبنی بر نابودی صفویان دست نیافت، لیکن توانست نشاط تهاجمی صفویان را خاموش ساخته و مرزهای ایران را برای همیشه به خارج از آسیای صغیر عقب براند.

سلیم اول پس از میان برداشتن امیرنشین ذوالقدر 9، و منقاد نمودن خوانین کرد شرق آناتولی (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج2، صص 861 - 877. و اوزون چارشی لی، همان، ج2، صص 293 - 295) 10 به آرزوی اسلافش جامعه عمل پوشانده و آسیای صغیر را سراسر عثمانی کرد. اما مهمترین اقدام یاووز سلیم، که نام او را در کنار جدش؛ محمد فاتح و فرزندش؛ سلیمان قانونی (= سلیمان محتشم) 11، در فهرست نام دارترین سلاطین عثمانی قرار می دهد، غلبه بر ممالیک و انضمام بیشتر سرزمین های غربی، به ویژه سرزمین مقدس حجاز، به قلمرو عثمانی و پایان دادن به عمر خلافت عباسی قاهره بود (923 هـ.ق).

در این میان مقایسه برخورد دو پایتخت مقهور؛ تبریز و قاهره، با سلیم، فراوان تأمل برانگیز است؛ تبریز به استقبال سلیم می آید (رجوع شود به حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران انتشارات باک، 1355، ص 195). و سلطان تندخو و خون ریز عثمانی در این شهر به ملایمت رفتار می نماید (رجوع شود به جهان گشای خاقان، ص 506. و ادوارد براون، همان، ج4، ص 77)، تا آنجا

که در مسجد حسن پادشاه (اوزون حسن آق قویونلو) چون خطیب بنا بر عادت، خطبه به نام شاه اسماعیل می‌خواند، از خطای او درگذشته وی را معذور می‌دارد (رجوع شود به حسن بیگ روملو، همان جا). اما قاهره پیش از تسلیم کامل به سلیم، در مقاومتی خونین، که زن و مرد در آن جنگیدند (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج2، ص 311)، پنجاه هزار کشته برجای نهاد (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 224). سلیم اول با پیروزی بر ممالیک، علاوه بر ماترک مادی ایشان، افتخارات معنوی ایشان را نیز از آن خود کرد؛ یعنی عنوان پر افتخار خادم الحرمين الشريفین¹² و حمایت از نهاد مقدس خلافت، با این تفاوت که خلافت را از متوکل سوم؛ آخرین خلیفه عباسی، به خود انتقال داده (923 ه.ق) و مجدداً پس از سده های جدایی، خلافت و سلطنت با یکدیگر جمع گردیدند. و بدین ترتیب سلیم اول، قلمرو عثمانی را به طرز بی سابقه ای وسعت داده و شمار اتباع مسلمان سلطان عثمانی، برای نخستین بار از اتباع غیر مسلمان فزونی گرفتند (رجوع شود به استانفورد جی. شاو، همان، ج1، ص 266).

اما از این همه، آنچه مورد نظر این نوشتار می‌باشد، انگیزه و ادعایی است که در این میان به سلیم اول نسبت داده می‌شود؛ «سلطان سلیم یکی از آن سلاطین با عزم و جلالت عثمانی بود که در دور استیلای آن دولت، مالک تخت و تاج شد؛ چون عمده آمال و نخبه مقصود این سلطان قاهر، از زمانی که شاهزاده و حاکم طرابزون [= طرابوزان] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) بود، طرح سیاسی جدش سلطان محمد فاتح را که از برای تشکیل و تأسیس بنای خلافت مندرسه صدر اسلام بر نقشه خیال ریخته و موفق به ایصال خیر وجود نشده بود، از قوه به فعل آوردن و نام نیکو در صفحات تواریخ عالم بگذارن بود، و در ذهن مصمم شده بود که آنگاه که نایل سلطنت شود، بعد از اصلاحات لازمه، رود دانوب - طونه - و دریای وندیک [ونیز] (عبارت درون قلاب از نگارنده است) را به تصدیق دول متجاوره، حدود ممالک اروپایی خود قرار داده؛ بعد از ضبط ممالک باقی مانده ملوک الطوایف و امرای آسیای کوچک، از قبیل ممالک ذوالقدر و رمضان اوغلی و غیره و شامات و جزیره العرب و مصر و طرابلس و تونس و الجزایر و مراکش و کردستان و ارمنستان و گرجستان و عراق و عرب و ایران را استیلا نموده، لشکر به ترکستان و هندوستان اسلام نشین کشیده و ملوک الطوایف این دو اقلیم وسیع را مضمحل و منقرض نموده، به دستیاری ششصد کرور نفس مسلم، در مقابل عالم وثنیّت و عالم نصرانیّت، یک عالم اسلامیت با شوکت تأسیس و تشکیل نموده، شوکت اسلامی را دوبالا کند» (اسپناچی پاشازاده، همان، ص 283).

استانفورد جی. شاو نیز می‌گوید: «سلیم اول با این آرمان بر تخت نشست که سیاستهای فعال محمد دوم را در کسب فتوحات جدید از سرگیرد و در واقع آرزوی وی را در استقرار یک امپراطوری جهانی تحقق بخشد» (استانفورد جی. شاو، همان، ج 1، ص 148).

و مشابه همین ارزیابی را عبدالهادی حائری بیان می‌دارد: «طبق مدارکی که در دست است چنین می‌نماید که سلطان سلیم تنها به سلطنت بر سرزمین‌های پهناور عثمانی بسنده نکرده و در جستجوی یک رهبری اسلامی نیز بوده است که ضامن همسازگری مسلمانان در زیر پرچم استانبول باشد» (عبدالهادی حائری، همان، ص 51).

محمد عبد اللطیف هریدی نبرد سلیم با ممالیک به ویژه الحاق سرزمین‌های مقدس به قلمرو عثمانی را در راستای قوام جایگاه رهبری دولت عثمانی بر جهان اسلام ارزیابی می‌کند (رجوع شود به محمد عبداللطیف هریدی، همان، ص 54).

ادوارد براون نیز برای اقدامات سلیم انگیزه‌ای عقیدتی قائل است:

«... سلطان سلیم از جمله اشخاصی است که امروز آن‌ها را پان اسلامیت (مایل به توحید سیاسی ملل اسلامی) می‌خوانند و از شدت جاه طلبی نه تنها می‌خواست سلطان بزرگترین و نیرومندترین ممالک اسلامی باشد، بلکه آرزو داشت بر تمام عالم اسلام فرمان فرما گردد. فتوحات او در مصر و مکه و مدینه (1517م.) (= 923 ه.ق) و اخذ عنوان خلافت از آخرین خلیفه عباسی که خواه به وعد و خواه به وعید، یا به هر دو جهت، در تفویض آن خودداری نکرد، مقدمه بود برای حصول آرزوی دیرین، لیکن وجود شاه اسماعیل خار راه او بود زیرا که مذهب شیعه را مانند سدی عظیم میان سنیان عثمانی و مصر و سایر ممالک غربی و هم‌مذهبان آن‌ها که در اقطار شرقی (در متن مأخذ به دلیل اشتباه چاپی جای واژه اقطار، افکار، آمده است)، از قبیل ترکستان و افغانستان و بلوچستان و هند مسکن داشتند برافراشته بود. ایرانیان نه فقط سلطان سلیم را خلیفه نشناختند بلکه اساساً اصل خلافت را رد کردند. فتحی که در چالداران در (اگست 1514) (= رجب 920 ه.ق) نصیب ترک‌ها شد به نتیجه قطعی نرسید زیرا که سپاهان عثمانی از تعقیب فتوحات مضایقه و تهاون ورزیدند و نیز فتح مصر را، که پس از جنگ چالداران واقع شد، از نتایج مطلوبه عاری ساخته، جراحی دائمی باقی گذاشتند که علت ضعف قدرت سیاسی اسلام و مانع پیشرفت آرزوی جاه طلبانه ترک‌ها و سبب استفاده اروپا گردید» (ادوارد براون، همان، ج 4، ص 34 - 35).

وین و وسینچ نیز اظهار می‌دارد: «گروهی سلیم را نخستین سلطان عثمانی هوای یگانگی مسلمین (پان اسلامیت - Pan Islamism) شمرده و گفته‌اند که او آینده‌ی امپراطوری خویش را به جای اروپا

در خاورمیانه مسلم نشین می‌جست. او گویا بر آن بود که زبان عربی را زبان رسمی امپراطوری عثمانی سازد» (وین و. وسینچ، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتاب فروشی تهران با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تبریز، 1346، ص 16).

سلیم اول خود، انگیزه اقداماتش را چنین بیان می‌دارد:

« می‌گویند روزی در مجلس این سلطان، سخنی از رفتار خلفای امویه و عباسیه و فاطمیه و امویه اندلس و سایر حکم رانان معروف ملوک الطوائف به میان آمده، از محاسن و معایب آنها صحبتی گذشت. آن سلطان قاهر که ذره ای از جوهر رحم و شفقت در خمیره وجودش نبود، قتل عام مغولان و حرکات وحشیانه مجاهدین صلیب و احوال اسف انگیز مسلمانان اندلس را متذکر شده، مانند طفل ممنوع از رضاع، بنای گریستن و اشک ریختن را نهاده، به قدر نیم ساعت های های گریست. بعد رو به حاضرین کرده گفت: و ا العلی العظیم و با الکریم. مقصود سلیم از اقدام به استیصال ملوک الطوائف، قوت اسلامیه را در نقطه واحده جمع نمودن و دین مبین حضرت احمد مختار را از آسیب پیروان دیانت خارجه رهانیدن و شوکت اسلامیه را به مرتبه ای که در زمان خلافت عمر بن عبد العزیز بود رسانیدن، و ممالك اسلامیه را از هر جهت آسوده و معمور و دشمنان اسلام را ذلیل و مقهور ساختن است و بس...» (اسپناقچی پاشازاده ، همان، صص 284 - 285).

سلیم اول تقریباً تمام عمر فرمانروایی خود را بر سر تحقق آرمان وحدت اسلامی و امپراطوری جهانی بگذارد، وی خود به وضوح این موضوع را در بیت ذیل بیان می‌دارد:

" این سفر کردن و این بی سر و سامانی ما

بهر جمعیت دل هاست پریشانی ما "

(الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، ص 202). لیکن سلیم با آنکه عمر بن عبدالعزیز را اسوة خود معرفی می‌کند، متعلق به فهرست بلند حکم فرمانی است که درست در مقابل فهرست کوتاهی از ایشان که عمر بن عبدالعزیز در آن جای دارد، قرار می‌گیرد.

عمر بن عبد العزيز هیچگاه خود را آلوده تبعیض مذهبی نکرد تا چه رسد به ستیزه های مذهبی، همان گونه که پیش از این یاد شد علیرغم خاستگاه خانوادگی و قبیلگی خود و جایگاه اجتماعی، با شیعیان راه دلجویی و مسالمت پیش گرفت و از بیدادهای اسلافش نسبت به اهل بیت پیامبر(ص) تبری جست، سعه صدر او تا بدانجا بود که حتی خوارج را که ناسازگارترین و خشن ترین گروه مذهبی - اجتماعی آن اعصار بودند نیز بر سر سازگاری آورد، و بیراه نیست اگر گفته شود که حکومت وی الگویی می تواند بود از برای همسازگرایی و وحدت اسلامی در جهان اسلام.

لیکن سلیم اول (مانند خصم اشماعیل اول) انسان در سیاست يك كاسگی مذهبی متعصب و از تعدد طرق الی [۱] بیزار بود که علاوه بر شیعیان امامی، شیعیان زیدی را نیز که همواره جایگاه مقبول تری از شیعیان امامی، نزد اهل سنت داشتند¹³، سخت دشمن می داشت:

« اما افسوس دارم که دو مانع قوی [در راه وحدت اسلامی] (عبارت درون قلاب از نگارنده است؛ رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 282) در دو نقطه معتنای عالم اسلامیت ظاهر شده، جهلای امت را منع از دخول دائرة نجات اتحاد کرده و می کنند. یکی از آن دو مانع شاه اسماعیل است که در ایران مذهب شیعی را شایع و آن دیگری شرف الدین است که در جزیره العرب به خصوص در خطه یمانیه مذهب زیدیه را دایر ساخته، تخم نفاق و افتراق را در مزارع مختلف الطبايع اسلام کاشتند و باعث فساد عظیم شدند. چون با بودن این دو مذهب، اتفاق ملت اسلام عديم الامکان و نیز بی اتفاق، نگاهداری دین اسلام از آسیب دشمنان ممتنع و مستحیل، پس بر تمامی اهل سنت فرض عین و عین دین است که شجرة مقدسة مصطفوی را از این کرم های مخرب رها نیده، آن همایون درخت را، سالم از عوارض و علل داخلی تازه و خرم نگاه دارند» (همان ماخذ، ص 285).

تصلب سلیم اول تا بدانجا فشرده و حوزه خودی ها برای وی تا بدانجا محدود بود که حتی در میان مذاهب اهل سنت نیز جز مذهب مألوف ترکان یعنی مذهب حنفی¹⁴، دیگر مذاهب را با بی مهری می نگریست : «چون در میان مذاهب عامه مثل آباء و اجدادش پیروی مذهب ابوحنیفه کوفی را کرده، در فقه آن مذهب متبحر شده بود، پیروان سایر مذاهب عامه را دوست نمی داشت و دشمنی سخت به پیروان مذاهب خارج از مذاهب اهل سنت می ورزانید. شخصی بسیار متعصب و حریص سلطنت و ساعی تشکیل خلافت در ممالك اسلام نشین بود و آرزو می کرد که نایل سلطنت شده، وجود تمام حکم داران و امرای بلاد اسلامی را از عالم سیاسی معدوم ساخته، از برای تمام ملل و اقوام اسلامی مرجع خلافتی در تخت سلطنت خود تشکیل نماید» (اسپناچی پاشازاده، همان، صص 62 - 63).

و در نهایت چنانچه سلیم اول را در ادعاهایش راجع به تلاش برای وحدت جهان اسلام، صادق بینداریم (که این پندار دور از حقیقت نیز نمی نماید)، و به قطع نظر از روی هم افتادگی ملزومات چنین وحدتی و منافع سلطنت عثمانی، می بایست پذیرفت که وی در زمره رجالی است که بی پروا از میزان مشروعیت وسیله، خواهان وحدت مذاهب اسلامی به معنای تک مذهبی نمودن جهان اسلام بوده است. در حالیکه عمر بن عبدالعزیز تمام عمر حکومتی خود را در راه اتحاد مذاهب اسلامی، به معنای اشاعه همسازگری در میان مسلمانان بگذارد، و وجود این دو فرمانروا و این دو اندیشه از گلی یگانه سرشته نگردیده است.

نتیجه

جوش و گسترش ناهمسازگری ها و یا اخمد آن در جهان اسلام، ارتباطی مستقیم با میزان مشروعیت، سلامت، اعتدال، تسامح و بردباری حاکمیت ها داشته است.

عمر بن عبدالعزیز و یاووز سلیم، هر دو، یک پارچگی، صیانت و اعتدالی جهان اسلام، و به دیگر تعبیر " اتحاد اسلامی"، را می جستند و از برای آن تکاپو می داشتند. هر یک از راهی. عمر بن عبد العزیز وحدت اسلامی را در همسازگرایی مسلمانان می دید، و یاووز سلیم در وحدت مذهبی، به معنای یکسان سازی مذهبی ایشان. روشن است که دیدگاه هر یک، سیاست حکومتی ایشان را تعیین می ساخت. عهد حکومت عمر بن عبد العزیز را می توان نمونه برجسته ای از فروکش نمودن ناهمسازگری ها و عهد حکومت یاووز سلیم را، نمونه ای از دوران جوش و گسترش آن در جهان اسلام شمرد.

بی تردید، درنگ و تأمل در این دو راه متفاوت وحدت اسلامی، برای درک و دستیابی به این ارزش و آموزه های اسلامی، که میزان اهمیت آن و نیاز مسلمانان بدان در جهان امروز بی نیاز از توضیح است، پرفایده، تأثیرگذار و راه گشا، می تواند بود.

منابع و مآخذ

- الجندی، علی: گفته ها و اندیشه ها درباره اهل بیت (ع)، ترجمه عبد الکریم بی آزار شیرازی،

- "همبستگی مذاهب اسلامی"، عبد الکریم بی آزار شیرازی(گردآورنده)، ج 2، امیر کبیر، تهران ، 1357.
- اسپناچی پاشازاده، محمد عارف: انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905 - 930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379.
- اسماعیل زاده، میرزه رسول (تحقیق و تصحیح)، شاه اسماعیل صفوی (خطایی)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، 1380.
- اوزون چارشی لی، اسماعیل حقی: تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج6، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379.
- بارتولد، و.و: خلیفه و سلطان، ترجمه ی سیروس ایزدی، ج 2، امیر کبیر ، تهران ، 1377.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران از آغاز صفویه تا پایان قاجار(مجلد چهارم)، ترجمه رشید یاسمی، ج 2، انتشارات بنیاد، تهران، 1364 .
- پورگشتال، هامر: تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، ج5، زرین، تهران، 1367.
- جهان گشای خاقان(تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا □ دتا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.
- حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، ج3، ج 4، انتشارات جاویدان، تهران، 1360.
- حسن بیگ روملو: احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، نهران انتشارات بایک، 1355.
- راوندي ، محمد بن علي بن سليمان: راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، و به سعی و تصحیح محمد اقبال و تصحیحات لازم مجتبی مینوی، ج 2 ، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1364.

- سیوطی، جلال الدین: تاریخ الخلفاء، انتشارات الشریف الرضی، قم، 1411 هـ. ق - 1370 هـ. ش.
- شاو، استانفورد جی: تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، 2 ج، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370.
- طبری، محمد بن جریر: تاریخ طبری " تاریخ الرسل و الملوك"، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 16 ج، 9، 4، انتشارات اساطیر، تهران، 1368.
- مسجد جامعی، محمد: زمینه های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن، انتشارات الهدی، تهران، 1369.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، 2 ج، 6، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1378.
- مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، 6 ج، انتشارات اشراقی، تهران، 1379.
- مفتاح، الهامه و وهاب ولی: نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374.
- مقدسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، " منابع تاریخ و جغرافیای ایران 52"، 6 ج، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1352.
- نوایی، عبد الحسین (به اهتمام): شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347.
- وسیج، وین و: تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، کتاب فروشی تهران با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، تبریز، 1346.
- یعقوبی، احمد بن یعقوب این واضح: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، 2 ج، 8، تهران، 1378.

- القاضي ابي بكر بن العربي، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبي(ص) ، حققه و علق حواشيه محب الدين الخطيب، المكتبة العلمية، بيروت، 1403 هـ / 1983 م. .
- هريدي، محمد عبدالطيف؛ الحروب العثمانية الفارسية و اثرها في انحسار المد الاسلامي عن اوروبا، دارالصحوة للنشر و التوزيع، القاهرة، 1408 هـ.ق/ 1987 م. .

- Kara, İsmail: OSMANLI HİLA FETİ VE İKTİDAR, " OSMANLI ANSİKLOPEDİSİ (Tarih - Medeniyet – Kültür) Genel Yayın Yönetmeni: Bekir Şahin, Siyasi Tarih kurumu: Abdülkadir Özcan ve ... 6.C. İz Yayıncılık, İstanbul, 1996,(2.C.).

يادداشت ها :

* اين نوشتار در مجله دانشنامه، شماره 5، بهمن 1384 منتشر گردیده است. با اندک تغييري که در آن چهره بست، در حوزه بند هفتم "پيشنهاهاي انديشه ۱اي" فراخوان بيست و ششمين کنفرانس وحدت اسلامي، جاي مي ۱گيرد.

1. جا يگاه عمر(ابن عبدالعزيز) در بني اميه مانند مومن آل فرعون است(در خاندان فراعنه).

2. « نقل است از عمر بن عبد العزيز که گفت : " اگر من از قاتلين حسين [ع] بودم و خداوند مرا مي ۱بخشيد و مرا روانه ي بهشت مي ۱ساخت هيچ گاه وارد بهشت نمي شدم زيرا که از روي پيامبر (ص) شرم مي ۱کردم" . رجوع شود به علي الجندي، گفته ها و انديشه ها درباره اهل بيت (ع)، ترجمه عبدالکريم بي آزار شيرازي، " همبستگي مذاهب اسلامي"، عبدالکريم بي آزار شيرازي (گردآورنده)، چ2، اميرکبير، تهران، 1357، صص 299 – 300.

3. دوران خلافت عبدالباقر بن زبیر هفت سال و ده ماه و سه روز بود. (رجوع شود به مسعودی، همان، ج2، ص 239).

4. یاووز در زبان ترکی به معانی بی باک، شدید، تند، خشمناک، عالی، خوب، فشنگ و زیبا می باشد.

5. سلیم اول دارای شخصیتی پیچیده و چندگونه بود. هامر پورگشتال او را چنین معرفی می کند: « بیرحم، شاعر و فاتح و درویش و قاتل برادران و برادرزادگان خود » (همر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیان فر، ج5، زرین، تهران، 1367، ج2، ص 935).

جنگ و خون ریزی که سراسر دوران سلطنت سلیم اول از آن لبریز است، وی را از پرداختن به مباحث عقیدتی و دانش و ادبیات باز نمی داشت، «سلیم پادشاهی شاعر، فیلسوف و عارف بود. در بین شاهان عثمانی بلند پایه ترینشان از نظر علم و دانش، سلطان سلیم بود». (اسماعیل حقی اوزون چارشی لی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج6، انتشارات کیهان، تهران، 1368 - 1379، ج2، ص 326).

اسپناقچی پاشاه زاده، در توصیف سلیم اول چنین می نگارد:

« فقیه، فاضل و متکلم کامل و شاعر بلیغ و منشی بی عدیل بود. عربی و فارسی و ترکی و یونانی را بسیار خوب می دانست و در السنة ثلاث، اشعار رایقه می گفت و آثار بلیغه می نوشت. و در دنیا جز جنگ و شکار و مطالعه کتب و محاوره علمیه و مشاعره، هیچ چیزی را دوست نمی داشت، نه شارب الخمر، نه مملوک شهوت، نه دوست لهو لعب بود » (محمد عارف اسپناقچی پاشا زاده، انقلاب الاسلام بین الخواص و العوام (تاریخ زندگانی و نبردهای شاه اسماعیل صفوی و شاه سلیم عثمانی، وقایع سالهای 905-930 هجری)، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، 1379، ص 264).

در این میان جالب آن است که سلیم اول به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی تعلق خاطر داشت. سلیم اول « به زبان ترکی شعر کم گفته است، ولی به زبان فارسی اشعار بسیار سروده است » (اوزون چارشی لی، همان، ص 326). نسخ متعدد خطی و چاپی دیوان شعر وی در دسترس می باشد (رجوع شود به الهامه مفتاح و وهاب ولی، نگاهی به روند و نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فارسی در ترکیه، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، 1374، ص 196).

«سلطان سلیم و شاه اسماعیل هر دو دارای ذوق و طبع شعر بودند. نخستین همواره به فارسی شعر می‌گفت، و دومین نیز کلیه اشعار خود را به ترکی می‌ساخت» (ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران از آغاز صفویه تا پایان قاجار (مجلد چهارم)، ترجمه رشید یاسمی، ج 2، انتشارات بنیاد، تهران، 1364، صص 25 _ 26).

البته از نظر دور نمی‌بایست داشت، همانگونه که ذکر شد از سلیم اول، اشعاری به زبان ترکی نیز به جای مانده است، همانگونه که اشعاری به زبان فارسی نیز از اسماعیل اول، در دسترس است (رجوع شود به میرزه رسول اسماعیل زاده (تحقیق و تصحیح)، شاه اسماعیل صفوی (خطائی)، کلیات دیوان، نصیحتنامه، دهنامه، قوشمالار، فارسجا شعرلر، انتشارات بین المللی الهدی، تهران 1380).

سلیم اول در پوشش ابداعی خود، به الگوهای لباس ایرانی توجه داشت «سلیم در ترکیب لباس و عمامه اظهار سلیقه نموده، وضع تازه قرار داد ... عمامه تازه از قراری که سلیم به محارم خود گفته بود به شکل تاج خسروهای ایران بود...» (هامرپورگشتال، همان، ج 2، ص 813)، عبدالحسین نوایی این دستار را چنین توصیف می‌کند: «کلاهی ابداع کرده بود به نام سلیمی که کاملاً زیر چینهای شالی که روی آن می‌بست پنهان می‌شد همچون تاج شاه اسماعیل» (عبدالحسین نوایی (به اهتمام): شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت‌های تفصیلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347، ص 114).

آشنایی و علاقه سلیم اول به فرهنگ ایرانی تا بدانجا بود که در اولین نامه اش به شاه اسماعیل خود را به فریدون، کیخسرو و دارا مانند می‌کند و مخاطبش را ضحاک و افراسیاب می‌خواند (رجوع شود به همان مأخذ، 143. و هامرپورگشتال، همان، ج 2، ص 834 و ادوارد براون، همان، ج 2، ص 26).

6. علی ابوالفضل بن ادریس بتلیسی این قتل عام دهشتناک را که در زمره فجیع‌ترین وقایع در نزاع‌های مذهبی به شمار می‌آید، به نظم درآورده است:

«فرستاد سلطان دانا رسوم

دبیران دانا به هر مرز و بوم

که اتباع این قوم را قسم قسم

درآورد به نوک قلم اسم اسم

ز هفت و ز هفتاد ساله به نام

بیارد به دیوان عالی مقام

چو دفتر سپردند اهل حساب

عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب

پس آنگه به حکام هر کشوری

رساندند فرمان بران دفتری

به هر جا که رفته قوم از قلم

نهد تیغ بران قدم بر قدم

شد اعداد این کشته های دیار

فزون از حساب قلم چل هزار»

(ادوارد براون، همان، ج 4، ص 74. و نیز رجوع شود به اسپناچی پاشازاده، همان، ص 75. و هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 832 - 833. و اوزون چارشی لی، همان، صص 277 - 279).

اگرچه این سیاست بی رحمانه، اسلامبول را برای چند سالی از نا آرامی های آناتولی شرقی آسوده نمود، لیکن شالوده التهاب آلوده ای برای این منطقه ساخت و زمینه شورش های مکرری که در طول دو قرن به نام "جلالی" (برگرفته از نام یکی از مبلغان صفوی به نام جلال که در سال 926 هـ.ق با دعوی مهدویت،

شورشی بزرگ را در حوالی توفاًت برپا نمود). حکومت مرکزی را تهدید می نمود، فراهم ساخت، و بدینی ریشه داری را در میان مردم این منطقه برای همیشه، نسبت به حکومت مرکزی پدید آورد.

7. اسماعیل اول « پوست خان مشارالیه [شیک خان اوزبک] را کاه و پنبه چپناده فرموده، فتح نامه بسیار مغرورانه نوشته با همان پوست پر شده شیک خان به همراه ایلچی مخصوص به دربار سلطان بایزید خان عثمانی فرستاد که این فقره هم یکی از عمده اسباب ظهور جنگ چالدران است ...» (اسپنافچی پاشازاده، همان، ص 61. و رجوع شود به جهان گشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)، با مقدمه و پیوست ها از ا [د]تا مضطر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، 1406 هـ.ق/ 1364 هـ.ش/ 1998 م.، صص 472 - 473).

لیکن مهمتر از موضوع ارسال پوست سرآکنده از کاه و پنبه شیک خان، شورش شاه قلی بابای تکلو (عثمانیان وی را شیطان قلی می خواندند)، خلیفه شاه اسماعیل در آنتالیا بود که به سرعت وسعت گرفت و به سختی سرکوب گردید (917 هـ.ق) و سلیم اول که آن هنگام والی طرابوزان بود « حادثه شاه قلی و فعالیت شاه اسماعیل اول را در آناتولی و نیز اقدامات علوی ها را به دقت دنبال می کرد» (اوزون چارشی لی، همان، ج 2، ص 276)، و بی تابانه مترصد فرصت انتقام از پادشاه صفوی بود.

8. « تجربه پیشین سلیم در طرابزون [= طرابوزان]، وی را متقاعد کرده بود که بزرگترین مشکل وی تهدید صفویان است» (استانفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان زاده، ج 2، آستان قدس رضوی، مشهد، 1370، ج 1، ص 150). حمایت شاه اسماعیل از شاهزاده احمد و فرزندش مراد که به ترتیب برادر بزرگتر و برادرزاده سلیم و مدعیان تاج و تخت وی بودند و عدم ارسال هیئتی جهت تبریک جلوس سلیم بر تخت سلطنت، و شورش و آشوب نورعلی خلیفه (نماینده شاه اسماعیل) در آناتولی شرقی، کینه و خشم سلیم اول را نسبت به پادشاه صفوی افزود (رجوع شود به اوزون چارشی لی، همان، ج 2، صص 273 - 279. و هامر پورگشتال، همان، ج 2، صص 816 - 823).

9. طایفه ذوالقدر (= ذوالقادر = ذوالقدرلو) از سال 740 تا 921 هجری بر مناطقی در جنوب شرقی آناتولی شامل البستان، مرعش و ملاطیه امارت داشت. امرای این طایفه به ترتیب عبارتند از فخر الدین، سلیمان بیک، اعلان بیک سیف الدوله و علاء الدوله. آخرین امیر ذوالقدر با استفاده از هرج و مرج ناشی از فروپاشی دولت آق قویونلو ها بر دیار بکر نیز دست انداخت. امارت ذوالقدر ثروتمند و به دلیل موقعیت جغرافیایی خود؛ قرار گرفتن میان دو امپراطوری عثمانی و ممالیک، از اهمیت سوق الجیشی برخوردار بود، بدیهی است که تشکیل امپراطوری صفوی در نزدیکی این امارت کوچک بر اهمیت سوق الجیشی

آن افزود. آخرین امیر ذوالقدر تلاش داشت از تشدید نقار میان سه امپراطوری محیط بر امارتش، بیش از پیش بهره جوید، لیکن به دلیل امتناع از همراهی سلطان سلیم اول در نبرد با صفویان و غارت ذخیره سلاح و آذوقه ارتش عثمانی، کینه یاووز سلیم را متوجه خود ساخت و خود و چهار فرزندش، در جنگ با عثمانی جان باختند و بدین ترتیب عمر امارت ذوالقدر به پایان رسید و ذوالقدرها چند پاره شدند، به صفویان، عثمانیان و ممالیک پیوستند.

10. شایان ذکر است ادریس بتلیسی (= بدلیسی)، دانشمند، شاعر، منشی و رجل سیاسی ایرانی که پس از انقراض دولت آق قویونلو ها به دست شاه اسماعیل (907 ه.ق) به دربار عثمانی پیوست، در تمکین خانات کرد شرق آسیای صغیر به یاووز سلیم؛ که چندین سال به طول انجامید، نقشی مؤثر ایفا نمود.

11. به سلیمان اول که امپراطوری عثمانی در عهد سلطنت وی به اوج عظمت خود رسید، ترکان به دلیل وضع قوانین و اصلاحاتی که در امپراطوری پدید آورد، "قانونی" و اروپائیان که مرعوب وی بودند محتشم یا باشکوه (Magnificent The) و "گرانند ترک" (Turk Grand)، اطلاق می کردند.

12. عنوان به ظاهر متواضعانه، لیکن در واقع بسیار گران سنگ خدمتگزار دو حرم شریف، یعنی مکه و مدینه، مهمترین عنوان سلاطین مملوک بود که به دلیل تحت الحمايه قراردادادن شرفای مکه و تأمین نیازهای حرمین، خود را سزاوار آن می شمردند و بدیهی است خطبه ای که در حرمین به نام سلطان مملوک خوانده می شد، جایگاه ویژه ای در میان فرمانروایان مسلمان به او می بخشید که محسود دیگر سلاطین بود. سلطان سلیم اول برای اولین بار پس از شکست ممالیک از وی در مرج دابق (922 ه.ق)، از سوی خطیب جامع حلب، در خطبه نماز جمعه به این عنوان خوانده شد (رجوع شود به اسپناچچی پاشازاده، همان، صص 192 - 193) و با اهدای مفاتیح کعبه از سوی محمد ابوالبرکات شریف مکه به سلیم اول (923 ه.ق)، اطلاق عنوان خادم الحرمین الشریفین به وی رسمیت یافت (رجوع شود به هامر پورگشتال، همان، ج 2، ص 923). «... مردمی گفته بودند که خلافت کسی را در خور است که دو حرم (مکه و مدینه) در دست او باشد و با مردم حج گزارد ...» (ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 217).

13. این موضوع؛ مقبولیت بیشتر شیعه زیدیه نسبت به شیعه امامیه نزد اهل سنت، مشهور می باشد و در غالب کتابهایی که به مذاهب اسلامی پرداخته اند آمده است، برای نمونه رجوع شود به محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، ج 6، انتشارات اشراقی، تهران، 1379، صص 60 و 107.

14. مؤلف کتاب راحه الصدور و آیه السرور آورده است که امام ابوحنیفه در آخرین حج خود (حجه

الوداع) از خداوند متعال درخواست نمود که چنانچه مذهبش درست است، آن را نصرت دهد و از عالم غیب این آواز شنید :

« ... حقاً قلت، لازال مذهبك، مادام السيف في يد الاتراك، حق گفتي و رایت مذهب تو افراشته و صفة اعتقاد تو نگاشته خواهد بود مادام که شمشیر در دست ترکان حنفي مذهب باشد، و بحمد الله تعالي پشت اسلام قوي است و اصحاب بولخنیفه شادان و نازان اند و چشم روشن و در عرب و عجم و روم و روس شمشیر در دست ترکانست و سهم ایشان در دلها راسخ ... » (محمد بن علي بن سليمان الراوندي، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، و به سعی و تصحیح محمد اقبال و تصحیحات لازم مجتبی مینوی، ج 2، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1364، صص 17 - 18) .